

# مانند دل های پیغمبران

قصه های پند پیران

شهاب الدین عباسی

زنتیات مازیار

سرشناسه	: پند پیران
عنوان و نام پدید آور	: مانند دل‌های پیغمبران: قصه‌های پند پیران / [مصحح]
مشخصات نشر	: شهاب‌الدین عباسی.
مشخصات ظاهری	: تهران: مازیار، ۱۳۸۸.
شابک	: ۳۰۸ ص.
وضعیت فهرست‌نویسی	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۷۶-۹۵-۵
یادداشت	: فیپا
عنوان دیگر	: این کتاب قبلاً با عنوان «پند پیران» به تصحیح جلال متینی
عنوان دیگر	: توسط بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۵۷ منتشر شده است.
موضوع	: قصه‌های پند پیران
موضوع	: پند پیران
موضوع	: اخلاق اسلامی
موضوع	: داستان‌های عرفانی - قرن ۵ ق.
موضوع	: نشر فارسی - قرن ۵ ق.
شناسه افزوده	: عباسی، شهاب‌الدین، ۱۳۴۵ -، مصحح
شناسه افزوده	: متینی، جلال، ۱۳۰۷ -، مصحح
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ پ۹ پ۹ / BP۳۴۹/۵
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۶۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۹۶۰۶۱۴

در بازار، آتش افتاده بود و دکان‌ها یکی پس از دیگری در کام آتش فرو می‌رفت و هر کس در دکان‌ها می‌ماند می‌سوخت. در این میان، دو کودک نیک‌روی رومی در دکانی گرفتار شدند. آتش دور آن‌ها حلقه زده بود و هر لحظه بیم آن می‌رفت که در میان شعله‌های آتش بسوزند. صاحب دکان فریاد می‌زد که هر کس آن دو کودک را نجات دهد هزار دینار مغربی به او پاداش می‌دهد. همه مردم آن صحنه دلخراش را نگاه می‌کردند و کسی جرأت نمی‌کرد جلو برود. از قضا، مردی معنوی از آنجا می‌گذشت. وقتی آن دو کودک بی‌گناه را در میان شعله‌های سوزان آتش دید با خود گفت: «آن دو را از آتش بیرون آورم که بی‌گناه‌اند و در میان آتش گرفتار شده‌اند. من جان‌ام را فدا کنم تا بلکه در روز رستاخیز خدا بر من عتاب نورزد.» پس جامه‌خویش گرد کرد. با نام و یاد خدا پای در آتش نهاد و آن دو کودک را از دل شعله‌های مرگ بار بیرون آورد. دو کودک، نجات یافته بودند بدون آن که آسیبی به آنها رسیده باشد. همه مردم شادی کردند و صاحب دکان هم در پیش پای آن مرد معنوی زانو زد و از او قدردانی کرد و پاداشی که وعده داده بود در برابر وی گذاشت. اما مرد، یک سکه هم بر نگرفت و گفت: «آنچه یافته‌ام از آن روست که دوستی زر و سیم از دل خود زدوده‌ام. اگر این امور را در دل‌ام قدر و قیمتی بود هیچ‌رهایی از آتش نداشتم. مادیدار و دار آخرت را بر دنیا و دینار برگزیدیم.» این بگفت و به راه خود رفت. در مانند دل‌های پیغمبران، از این شفقت و مهربانی با مردمان و جستن راه‌های انسانی و معنوی بیشتر خواهیم خواند.

## نتیج‌ات مازیار

مقابل دانشگاه تهران، ساختمان ۱۴۳۰، طبقه اول، واحد ۴، تلفن ۶۶۴۶۲۴۲۱

مانند دل‌های پیغمبران

قصه‌های پند پیران

شهاب‌الدین عباسی

چاپ اول ۱۳۸۹

شمارگان ۱۲۰۰

حروفچینی زهرا پارسا

چاپ شرکت امکان چاپ

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۵۶۷۶-۹۵-۵

حق چاپ محفوظ است

بها ۵۵۰۰ تومان

## فهرست مطالب

در آغاز .....	۱۵
مقدمهٔ مولف .....	۱۵
نثر و زمانهٔ کتاب .....	۱۸
در جستجوی ارزش‌ها .....	۲۰
مروری بر حکایت‌ها .....	۲۱
تجربه‌های همگانی .....	۳۰

## قصه‌ها و حکایت‌ها

ابراهیم ادهم و انار شیرین .....	۳۵	۱
پسر حافی، خضر و جوان پارسا .....	۳۷	۲
پسر جوان و پیر ممشاد .....	۳۹	۳
در جستجوی قوت حلال .....	۴۱	۴
پرهیز از مال حرام .....	۴۳	۵
پیر سیستانی و موع برزگر .....	۴۴	۶
شکم پاک از حرام .....	۴۵	۷
دینار گم شده .....	۴۶	۸
ابراهیم ادهم و دانه خرما .....	۴۷	۹
بایزید و کاهلی نفس .....	۴۹	۱۰
تنها در بیابان .....	۵۱	۱۱
مالک ابن دینار و نعمت بی‌زوال .....	۵۲	۱۲
حبیب عجمی و گوشت بریان .....	۵۴	۱۳

۹۵.....	حسن ابن علی و پنج نوبت زهر	۴۴	۵۵.....	دو پیر صاحب کرامات	۱۴
۹۶.....	آبادانی به روایت ابراهیم ادهم	۴۵	۵۶.....	حاتم اصمّ و پیر دستفروش	۱۵
۹۷.....	تحول بزرگ	۴۶	۵۸.....	ابوالحسن نوری در گور	۱۶
۱۰۱.....	پسر خلیفه	۴۷	۵۹.....	درسی برای مالک ابن دینار	۱۷
۱۰۶.....	تحول ابراهیم ادهم	۴۸	۶۰.....	عمر و شغل دو جهانی	۱۸
۱۱۰.....	ابراهیم ادهم و سوزن زرّین	۴۹	۶۱.....	دو راهه بهشت و دوزخ	۱۹
۱۱۱.....	در پناه یک مار سیاه	۵۰	۶۲.....	وکیع در آبادان	۲۰
۱۱۲.....	در راه آخرت	۵۱	۶۳.....	ابوالقاسم قادسی	۲۱
۱۱۷.....	ماموریت یک کژدم	۵۲	۶۴.....	خلیفه حقیقت	۲۲
۱۲۰.....	تحول یک زن پریشان‌کار	۵۳	۶۵.....	مرگ ابراهیم ادهم	۲۳
۱۲۲.....	بشر حافی و تحول او	۵۴	۶۶.....	زن پارسا	۲۴
۱۲۴.....	بر سر آب	۵۵	۶۷.....	پند رابعه	۲۵
۱۲۶.....	خداوند ما رحیم است	۵۶	۶۸.....	پیشانی بر خاک	۲۶
۱۲۸.....	جنید و دو جوان غریب	۵۷	۶۹.....	زکریا و یحیی	۲۷
۱۳۰.....	مراره بنمای که راه گم کرده‌ام	۵۸	۷۳.....	آواز حزین	۲۸
۱۳۱.....	احمد ابن یحیی در هوا	۵۹	۷۴.....	جگر پاره پاره	۲۹
۱۳۲.....	کرامت سفیان ثوری	۶۰	۷۶.....	همیشه گریان	۳۰
۱۳۳.....	سهل تستری در بیابان	۶۱	۷۷.....	فتح موصلی پس از مرگ	۳۱
۱۳۶.....	پیرزن صاحب کرامت	۶۲	۷۹.....	وصیت مالک ابن دینار	۳۲
۱۳۷.....	بارگران شتر بایزید	۶۳	۸۱.....	هر روز یک گناه	۳۳
۱۳۸.....	در مسجدالحرام	۶۴	۸۲.....	شرم از خدا	۳۴
۱۴۰.....	اویس قرنی در کوه	۶۵	۸۴.....	وصیت منصور دکین	۳۵
۱۴۲.....	ابوبکر کتّانی و دزد	۶۶	۸۶.....	عقوبت سخن بیهوده	۳۶
۱۴۴.....	دعای حبیب عجمی	۶۷	۸۷.....	خصومت با خویش	۳۷
۱۴۵.....	در جستجوی باران	۶۸	۸۸.....	عادت عبدالله ابن جعفر	۳۸
۱۴۶.....	ذلّ معصیت و عزّ طاعت	۶۹	۸۹.....	فقط سه سخن	۳۹
۱۴۷.....	در میان امواج	۷۰	۹۰.....	عیب جویان	۴۰
۱۴۸.....	دعای باران	۷۱	۹۱.....	مدارا با یک سفیه	۴۱
۱۴۹.....	شفاعت معروف کرخی	۷۲	۹۲.....	حلم حسین ابن علی	۴۲
۱۵۰.....	خشم حاتم اصمّ	۷۳	۹۴.....	عثمان و بی ادبی یک غلام	۴۳

۱۹۱	.....	ماموریت دشوار	۱۰۴	۱۵۱	.....	جنید و سه درویش در مسجد	۷۴
۱۹۲	.....	حسابرسی از حاکمان پس از مرگ	۱۰۵	۱۵۲	.....	بایزید و نماز جماعت	۷۵
۱۹۳	.....	امیر شهر حمص	۱۰۶	۱۵۳	.....	دعای ابوالحسن نوری	۷۶
۱۹۵	.....	سه خیمه از یاقوت و مروارید	۱۰۷	۱۵۴	.....	آرزوهای باطل	۷۷
۱۹۶	.....	امداد الهی	۱۰۸	۱۵۵	.....	سهل تستری پس از ذوالنون مصری	۷۸
۱۹۷	.....	زن موحد و پارسا	۱۰۹	۱۵۶	.....	دوستان پنهان خدا	۷۹
۱۹۸	.....	رابعه و آرامش جاودانی	۱۱۰	۱۵۷	.....	نعلین دو درمی	۸۰
۲۰۰	.....	چشم نامحرم	۱۱۱	۱۵۸	.....	در میان ماران	۸۱
۲۰۱	.....	عیسی، و پیرزن در بیابان	۱۱۲	۱۶۰	.....	سفیان ثوری، شیبان راعی، و شیر	۸۲
۲۰۲	.....	رابعه و صومعه	۱۱۳	۱۶۱	.....	نجات دو غلام از آتش	۸۳
۲۰۳	.....	دو چشم بر طبق	۱۱۴	۱۶۲	.....	اعتقاد به خدا	۸۴
۲۰۴	.....	دختر نمرود	۱۱۵	۱۶۳	.....	مار بزرگ زشت	۸۵
۲۰۷	.....	سجده مدام	۱۱۶	۱۶۴	.....	ترسای نومسلمان	۸۶
۲۰۹	.....	فتح موصلی و کودک زائر	۱۱۷	۱۶۶	.....	حسن بصری و حبیب عجمی	۸۷
۲۱۱	.....	مرا در گور تنها مگذار	۱۱۸	۱۶۸	.....	شتر و کالا را به صاحب آنها بازگردان	۸۸
۲۱۴	.....	خواهر پسر حافی	۱۱۹	۱۶۹	.....	پدر و پسر	۸۹
۲۱۷	.....	دیدار دوست	۱۲۰	۱۷۰	.....	زاد و توشه راه	۹۰
۲۱۸	.....	دوستی خدا	۱۲۱	۱۷۱	.....	در ستایش سخاوت	۹۱
۲۱۹	.....	سلامت در خاموشی	۱۲۲	۱۷۲	.....	چهارصد درم وام	۹۲
۲۲۱	.....	نعمت‌های بهشت	۱۲۳	۱۷۳	.....	یاری همسایگان	۹۳
۲۲۶	.....	دختر اهل توکل	۱۲۴	۱۷۴	.....	اینک ستور	۹۴
۲۲۷	.....	عاشق دل سپرده	۱۲۵	۱۷۵	.....	پانصد درم یا دینار؟	۹۵
۲۲۹	.....	حسن نوری و دختر شوریده حال	۱۲۶	۱۷۶	.....	بخشندگی عایشه	۹۶
۲۳۱	.....	ابراهیم و شبان حبشی	۱۲۷	۱۷۷	.....	تجارت آن جهانی	۹۷
۲۳۳	.....	شیدایی لاهوتی	۱۲۸	۱۷۹	.....	زن بخشنده	۹۸
۲۳۵	.....	لقمان حکیم و خواجه غافل	۱۲۹	۱۸۱	.....	غلام سیاه بخشنده	۹۹
۲۳۷	.....	کنیزک سیاه	۱۳۰	۱۸۳	.....	در هوای حج	۱۰۰
۲۳۹	.....	عبدالله مبارک و غلام او	۱۳۱	۱۸۵	.....	از بهر خدا بر من رحمت کنید	۱۰۱
۲۴۱	.....	رابعه و قصد حج	۱۳۲	۱۸۶	.....	منشور حکومتی	۱۰۲
۲۴۳	.....	آب خوردن در روز روشن	۱۳۳	۱۸۹	.....	سلمان فارسی و توصیه پیامبر	۱۰۳

۲۸۸	۱۶۴	ابراهیم ادهم پس از مرگ
۲۸۹	۱۶۵	ضیافت پس از مرگ
۲۹۰	۱۶۶	در جمع پیامبر
۲۹۱	۱۶۷	خدا با تو چه کرد؟
۲۹۲	۱۶۸	هدیه‌هایی برای رابعه
۲۹۳	۱۶۹	غرقه دریا
۲۹۴	۱۷۰	شداد مؤذن
۲۹۵	۱۷۱	بشر حافی در خواب
۲۹۶	۱۷۲	در خواب دیدم پیغمبر را
۲۹۷	۱۷۳	خواب هر شب آدینه
۲۹۸	۱۷۴	ثوابی برای مردگان
۲۹۹	۱۷۵	سه شگفتی
۳۰۱	۱۷۶	مانند دل‌های پیغمبران
۳۰۶		نمایه

۲۴۴	۱۳۴	ذوالنون مصری و کنیزک زیبارو
۲۴۵	۱۳۵	یاد خدا، سپیدی دل
۲۴۶	۱۳۶	تورا دوست دارم
۲۴۷	۱۳۷	پیامبر، و درویش سائل
۲۴۹	۱۳۸	انبان پُر از مروارید
۲۵۲	۱۳۹	امن نامه
۲۵۵	۱۴۰	ذوالنون مصری و ماهیان گوهر بر لب
۲۵۶	۱۴۱	رنج دنیا، راحت آخرت
۲۵۸	۱۴۲	بایزید و وام‌خواهان
۲۶۰	۱۴۳	ابراهیم ادهم در راه خراسان
۲۶۱	۱۴۴	در شب عید
۲۶۲	۱۴۵	لقمه‌ای در ازای لقمه‌ای
۲۶۳	۱۴۶	پیراهنی برای تمام فصول
۲۶۴	۱۴۷	دعای ملتمسانه در بیابان
۲۶۶	۱۴۸	مردی دست و پای بسته در بادیه
۲۶۷	۱۴۹	پیر تنها در خانه
۲۶۸	۱۵۰	پادشاه ظالم و پیرزن مظلوم
۲۶۹	۱۵۱	شب تاریک در بیابان، و مار
۲۷۰	۱۵۲	اژدهایی در راه دبیرستان
۲۷۴	۱۵۳	منشور قرآنی
۲۷۵	۱۵۴	گله ابراهیم ادهم
۲۷۶	۱۵۵	دعای قاطع
۲۷۷	۱۵۶	زندگی مدام
۲۷۹	۱۵۷	برگ درخت بهشت
۲۸۱	۱۵۸	جوان نحیف در کشتی
۲۸۳	۱۵۹	در گورستان بغداد
۲۸۴	۱۶۰	می‌دانی مرده را چگونه می‌شویند؟
۲۸۵	۱۶۱	عبادت در گور
۲۸۶	۱۶۲	گور پر از گل و ریحان
۲۸۷	۱۶۳	مرگ عمر

## در آغاز

«در فهرست نسخه‌های خطی فارسی محفوظ در موزه بریتانیا که در سال ۱۸۹۵ میلادی توسط چارلز ریو در لندن منتشر گردیده،<sup>۱</sup> نسخه‌ای بی‌نام با نشانه or.3207 معرفی شده است که اسم مولف آن نیز معلوم نیست و در نتیجه، زادگاه و محل زندگی وی و زمان تالیف کتاب هم مجهول مانده است.»<sup>۲</sup>

از نام مولف و این که اهل چه شهر و دیاری بوده اطلاعی در دست نیست. حتی نسخه‌ای که مبنای کار بوده فاقد عنوان است و مصحح کتاب آن را بر پایه تعبیری از خود مولف در آغاز کتاب، «پند پیران» نامیده است. مصحح کتاب، از نشانه‌ها و اطلاعات بسیار محدود کتاب احتمال داده که مولف از پیروان سنت و جماعت، و شافعی مذهب بوده است.<sup>۳</sup> جناب دکتر جلال متینی در نامه‌ای که در پاسخ به نگارنده مرقوم داشتند تصریح کردند که در این چاپ، حتماً به این نکته اشاره شود که در هنگام تصحیح و تحقیق کتاب، از نام و نشان مولف آن و نام خود کتاب اثری به دست نیامد. از این رو، بر پایه اشاره‌ای در خود کتاب، مصحح بدان عنوان «پند پیران» داد.

## مقدمه مولف

مولف در ابتدا، خداوند را حمد و ثنا می‌گوید و سرود ستایش می‌خواند. او خدا را آفریدگار جهان و جانداران می‌داند که سررشته همه امور به دست او است و دانای اسرار نهان و امور غیبی است، و عالم را به تدبیر و حکمت خویش آفرید و سررشته روزی دهی آفریدگان را در دست گرفت: «ثنا و ستایش مر خدای را که آفریدگار جهان است و آفریدگار همه جانوران است.

1. Charles Rieu, Supplement of the catalogue of the persian manuscripts in the British Museum, London, 1895.

۲. پند پیران، مقدمه مصحح، ص نه.

۳. بنگرید به پیشین، ص یازده.

دارنده زمین و آسمان است. ملک کامکارِ کامرانِ غیب‌دانِ عیب‌پوشِ بنده‌نواز.»

از همین آغاز، روشن است که وضعیت گناه‌آلود انسان و صفت بخشش و آمرزندگی پروردگار مورد توجه خاص مولف است. او را «عیب‌پوش بنده‌نواز» می‌خواند که «روزی داد همه خلق را به قسمت، و پپروانید خلق را به نعمت و به سوی مسلمانی راه نمود به منت، همه گناه ما عفو کند به رحمت.» خداوند، یکتا و بی‌همتا و دانا و توانا است. مثل و ماندی ندارد و محتاج کسی و چیزی نیست: «یکی است به خدایی سزای و جهانداری. به تنهایی فرد است به بی‌همتایی و تمام است به دانایی. بی‌نظیر است به توانایی. او به هیچ کس نماند و هیچ کس به وی نماند. او را به کس حاجت نیست و هیچ کس را به او زحمت نیست و صفات او را چگونگی نیست و ملک‌اش را خوف نیست و عالم را جز وی صانع نیست. لیس کم‌تله شی و هو السميع البصیر. عالم الغیب والشهادت العزیز الحکیم.»

مولف از این خداشناسی، وارد قلمرو اخلاق و تکالیف دینی و پشتوانه‌های متافیزیکی و الهیاتی آن می‌شود: خدا مردمان را آفرید و دو راه طاعت و معصیت را پیش روی‌شان قرار داد، که آدمی باید راه پرهیزگاری را در پیش گیرد تا عذاب اخروی را بر او دستی نباشد، و به گلستان نعمت‌های جاودانی درآید: «خدای تعالی خلق را بیافرید به قدرت، و باز امر کرد به طاعت و نهی کرد از معصیت. پس وعده کرد مومنان را به بهشت و ثواب، و درجات داد و بترسانید عاصیان را به دوزخ و عذاب و عقوبت داد. قول او حق است و وعده او راست است.

پس واجب است بر همه خلق که تیمار تن خود بدارند و از معصیت پرهیز کنند و اندر طاعت و خدمت جهد کنند و رنج برند و بدین نعمت دنیا و لذت وی فریفته نشوند تا از نعمت جاودانی باز نمانند و اندر عذاب گرفتار نشوند که کس با عذاب دوزخ طاقت ندارد.»

از اینجا به بعد، از موضوعی سخن می‌گوید که کم و بیش در میان اهل تصوف و عرفان دوره‌های گوناگون دیده می‌شود: شکوه کردن از ظاهرگرایی و دنیاطلبی مردمان و ملامت کردن مدعیان دروغین امور معنوی و شکایت از

تهی شدن آداب و اعمال از معانی الهی و اخلاقی. چنان که عطار می‌گوید: از حسن بصری می‌پرسند «مسلمانی چیست و مسلمان کیست. می‌گوید: مسلمانی در کتابهاست و مسلمانان در زیر خاک‌اند.»<sup>۱</sup> و همو در پاسخ این سؤال که «یا شیخ، دل‌های ما خفته است و سخن تو در دل‌های ما اثر نمی‌کند.» گفت: «کاشکی خفته بودی، که خفته را چون بجنابانی بیدار شود؛ دل‌های شما مرده است هر چند بجنابانی، زنده نگرده.»<sup>۲</sup>

زمانه، زمانه سخت و حشت‌آلودی است. چنان که جنید پند می‌داد: «هر که خواهد که دین او به سلامت باشد و تن او آسوده و دل او به عافیت، گو: از مردمان جدا باش که این، زمانه و حشت است و خردمند آن است که تنهایی اختیار کند.»<sup>۳</sup> و خلاصه آن که «عهد مصطفی عهده بود که از سنگ و گل بوی دل می‌آمد، و اکنون عهده است که از دل بوی سنگ می‌آید.»<sup>۴</sup> یا چنان که از ابوالحسن بوشنجی (در گذشته به سال ۸-۳۴۷ هـ.ق) نقل کرده‌اند: «تصوف امروز نامی است بی حقیقت، و پیش از این حقیقتی بود بی اسم.»<sup>۵</sup> و هجویری (در گذشته به سال ۴۶۵ هـ.ق) در کشف‌المحجوب می‌گوید: «و خداوند ما را اندر زمانه‌ای پدیدار آورده است که اهل آن هوی را شریعت نام کرده‌اند و طلب جاه و ریاست و تکبر را عز و علم، و ریای خلق را خشیت، و نهان داشتن کینه را اندر دل حلم، و مجادله را مناظره و...»<sup>۶</sup>

مولف پند پیران هم از وضعیت دینی و اخلاقی روزگار خود گله‌مند است و می‌نویسد: «و اندر این روزگار که ماییم جهد می‌باید کرد، زمانه با ما به سر آمده است و خلق یکسان شده است، و اندر میان خلق کبایر و آشکارا شده است. و اهل فساد قوت گرفته، و پیران و پارسایان همه مرده‌اند و پارسایی با

۱. تذکرة الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی، زوار، چ هفتم، ۱۳۷۲، ص ۳۳.

۲. شرح‌التعریف لمذهب التصوف، ابوابراهیم اسماعیل ابن محمد مستعلی بخاری، تصحیح و تحشیة دکتر محمد روشن، انتشارات اساطیر، چ اول، ۱۳۶۵، ۱۱۸۸/۳.

۳. پیشین، ۴۳۸.

۴. روح‌الارواح فی شرح اسماء الملک الفتاح، شهاب‌الدین احمد (سمعانی)، تصحیح نجیب مایل هروی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوم، ۱۳۸۴، ص ۲۶۱.

۵. کشف‌المحجوب، علی ابن عثمان هجویری، تصحیح دکتر محمود عابدی، سروش، چ اول، ۱۳۸۳، ص ۵۹.

۶. پیشین، ۱۲.



نثر آثار این دوره که گفته‌اند یک قرن و نیم امتداد داشت،<sup>۱</sup> سادگی و روانی و نامصنوع بودن آنها است. از سوی دیگر به موازات رشد و گسترش نثر فارسی، بویژه در سده‌های ششم و هفتم، به آثار منثور می‌رسیم که صاحب نثری فنی یا مصنوع‌اند، مانند کلیله و دمنه نصرالله منشی، چهار مقاله، مرزبان نامه و مقامات حمیدی. این نثر، تحت تاثیر رواج نثر مصنوع عربی بوده است.<sup>۲</sup> در این میان به نثری بر می‌خوریم که در میانه نثر ساده و مرسل (در قرن چهارم) از یک سو و نثر فنی و مصنوع (شروع و گسترش در قرن‌های ششم و هفتم) از سوی دیگر، جای می‌گیرند. نثری که نثر ساده دوره آغازین نثر فارسی در قرن چهارم در آنها رو به تکامل گذاشته و در عین حال به اسلوب فنی و نثر مصنوع سده‌های ششم و هفتم نگارش نیافته‌اند. اسرارالتوحید، سیاست نامه، قابوس نامه، آثار خواجه عبدالله انصاری از جمله این آثارند.

حال باید گفت که نثر و سبک کتاب پند پیران به نثر آثار دسته اخیر نزدیک است؛<sup>۳</sup> نثری ساده و روان که تنها در پی انتقال مقاصد نویسنده نیست و علاوه بر «معنی» به «صورت» و آرایه‌ها و زیبایی‌های کلام نیز نظر دارد.<sup>۴</sup> دکتر جلال متینی، مصحح محترم پند پیران، بر همین اساس و پاره‌ای دلایل دیگر، این اثر را منسوب به قرن پنجم هجری قمری دانسته است.<sup>۵</sup> - نثر مولف، چنان که

خود برده‌اند. اکنون از پارسایان جز گفتاری نشنوی و از شریعت جز اسمی نبینی.» مولف، چاره مهمی در علاج این حال و روز را روی آوردن به حکایت اهل معنی و نگرش در سیرت آنان می‌داند. در همین جاست که انگیزه اصلی خود در تدوین این حکایات را بیان می‌کند:

«هر که رستگاری جوید و خواهد که دین به سلامت ببرد باید که در اهل روزگار خود ننگرد و اقتدا بر ایشان نکند، مگر اندر سیرت بزرگان گذشته نگرد و بر طریق ایشان رود و همان کند که ایشان کردند تا همان یابد که ایشان یافتند. و هیچ چیز نیست مردین را سودمندتر و نافع‌تر از حکایت پیران و نگرستن اندر سیرت و آثار ایشان که علما و بزرگان چنین گفتند که همچون بیمار که زود علاج نیابد زود هلاک شود. و هر که پند و حکایت پیران نشنود دین را زود بر باد بر دهد. پس علاج دین در پند پیران شنیدن است و اندر حکایت ایشان نگرستن. و یکی از علما چنین گفته است: هر که هر روز هم چندان که سبعی از قرآن، پند پیران نشنود و حکایت پیران نشنود و حکایت پیران نخواند، دل‌اش سیاه گردد و هر چند معصیت کند باک ندارد. و اندر خبر آورده‌اند از رسول صلی‌الله علیه و سلم: القلب العاصی بعید من الله. پس این کتاب را جمع کرده شد اندر حکایت پیران.»

## نثر و زمانه کتاب

نثر کتاب، نثری است میان آنچه در آغاز شکل‌گیری و رواج نثر فارسی در قرن چهارم، و نثر فارسی مصنوع و فنی در قرون ششم و هفتم مرسوم بوده است. در عهد سامانیان، نثر فارسی هم مانند نظم رواج و رونق یافت. از جمله قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که به نثر فارسی در قرن چهارم به نگارش درآمدند می‌توان از شاهنامه‌ها و داستان‌های قهرمانی منثور، از جمله شاهنامه ابومنصوری، و نیز تاریخ بلعمی و ترجمه تفسیر طبری نام برد.<sup>۱</sup> ویژگی اصلی

۱. دکتر ذبیح‌الله صفا شروع نثر مصنوع را اوایل قرن ششم می‌داند که «در اواخر قرن ششم و خاصه در قرن هفتم به کمال رسید.» و «نخستین اثر مصنوع پارسی در اواسط نیمه اول قرن ششم پیدا شد و آن، کلیله و دمنه ابوالمعالی نصرالله ابن محمد است که در حدود سال ۵۳۶ تالیف شد.» تاریخ ادبیات، دکتر ذبیح‌الله صفا، انتشارات فردوسی، چ شانزدهم، ۱۳۸۶، ۸۸۸/۲. همچنین سبک‌شناسی، محمدتقی

بهار، زوّار، چ، ۱۳۸۱، ۲۶۹/۱.

۱. پیشین، ۸۸۰.

۲. بنگرید به پیشین، ۸۸۵.

۳. همچنین بنگرید به پند پیران، مقدمه مصحح، صفحات سی و شش و بعد.

۴. «به نظر بنده، اسلوب نویسندگی پند پیران، به کتاب‌هایی شبیه است که در قرن پنجم تا هفتم هجری به سبکی بین بین، یعنی بین سبک نوشته‌های قرن چهارم از یک طرف و آثار فنی و مصنوع قرن ۶ و ۷ هجری از طرف دیگر، نوشته شده است. و در بین این آثار، بیشتر به بهترین نمونه‌های نثر صوفیانه یا نثرهای ساده مجلس‌گویان که از آن روزگاران باقی مانده، شبیه است.» یادداشت مصحح. ۵. گذشته از دلایل سبکی و ویژگی‌های نثر کتاب، مصحح پند پیران این دلایل را بر می‌شمارد. در نسخه‌ای خطی به نام «رساله‌ای در تصوف» در کتابخانه دانشگاه توینگن آلمان، پاره‌ای از حکایات «پند پیران» نقل شده است و از آنجا که تاریخ کتابت «رساله‌ای در تصوف»، ۵۴۳ هجری قمری است لذا کتاب پند پیران می‌بایست پیش از این تاریخ تالیف شده باشد. پند پیران، سی و سه. دیگر این که در کتاب پند پیران «از عارف نامدار شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، متوفی ۴۴۰ هجری قمری، که در نیمه اول قرن پنجم دارای اشتها بسیار بوده ذکری به میان نیامده است، می‌توان گفت تاریخ تالیف پند پیران احتمالاً پیش از شهرت این عارف بزرگ بوده است، مگر آن که این امر را به مسامحه مولف کتاب منسوب بداریم.» حاصل آن که اسلوب نگارش کتاب نیز از این حقیقت حکایت می‌کند که پند

اشاره شد نثری ساده و روان است که از به درازا کشاندن و تطویل کلام، جز در یکی دو مورد، می‌پرهیزد. سادگی و ایجاز نثر از همان آغاز مقدمه کتاب، پیدا است.<sup>۱</sup>

### در جستجوی ارزش‌ها

مؤلف «گمنام» ما پس از اظهار شکوه از وضعیت دینی و اخلاقی عصر خویش و ضرورت توسل جُستن به تجربه زیسته بزرگان گذشته، و تصریح بر این نکته که دوری از این تجربه‌ها و حکایات، دل را سیاه و از خدا دور می‌کند، می‌گوید:

«پس این کتاب را جمع کرده شد اندر حکایت پیران و زُهد ایشان و رنج کشیدن ایشان در طاعت‌ها و نگاه داشتن خود از شبهت‌ها و همیشه ترسان بودن و گریستن بر گناه خود و مسلمانان را نیاززدن و دست و زبان نگاه داشتن و شب بیدار بودن و درویشان را نواختن و صدقه دادن تا هر که بدان نگرَد، بدانند که شرط مسلمانی چیست. چون تقصیر خود ببیند، جهد زیادت کند. پیغمبر، صلوات الله علیه و سلم، گفت: «پارسایان و بزرگان را زیارت کنید تا سیاه دلی خود نبینید.»

مؤلف سپس تصریح می‌کند که بنای «این کتاب را بر بیست باب نهاده است. هر بابی، ده حکایت، جمله دویست حکایت باشد.» و سپس باب‌ها را چنین بر می‌شمارد:

باب (۱): اندر خوردن حلال و نگاه داشتن (قوت خویش)

باب (۲): اندر ریاضت و قهر بر نفس کردن

باب (۳): اندر جهد کردن و رنج بردن

باب (۴): اندر ترسیدن از خدای تعالی

باب (۵): اندر نگاه داشتن زبان

پیران ظاهراً می‌بایست در قرن پنجم هجری تالیف شده باشد یا نویسنده‌ای پس از قرن پنجم به شیوه نگارش متداول در قرن پنجم آن را به رشته تحریر درآورده باشد. یادداشت مصحح، ص چهارده.  
۱. دکتر جلال متینی در مقدمه مفصل کتاب، پاره‌ای از ویژگی‌های ادبی بند پیران را برشمرده است که علاقه‌مندان می‌توانند به آن رجوع کنند.

باب (۶): اندر حکایت تایبان و سبب توبه ایشان

باب (۷): اندر کرامات اولیا

باب (۸): اندر دعا کردن و اجابت شدن

باب (۹): اندر صدق اولیا و خبر دادن از یکدیگر

باب (۱۰): اندر توکل کردن بر خدای تعالی

باب (۱۱): اندر سخاوت

باب (۱۲): اندر زُهد امیران و ورع ایشان

باب (۱۳): حکایت زنان و زُهد ایشان

باب (۱۴): حکایت کودکان و کرامات ایشان

باب (۱۵): حکایت بندگان درم خرید و کرامات ایشان

باب (۱۶): اندر حکایات درویشان

باب (۱۷): حکایت درماندگان و فریاد رسیدن حق تعالی مرایشان را

باب (۱۸): اندر وفات اولیا و کرامات ایشان در وقت مرگ

باب (۱۹): در حکایت بزرگان که ایشان را بعد از مرگ به خواب دیده‌اند

باب (۲۰): در حکایات پراکنده از هر نوع<sup>۱</sup>

اما برخلاف آنچه در این تقسیم‌بندی آمده، هر باب شامل ده حکایت نیست؛ بعضی باب‌ها، از نه تا دو حکایت بیشتر ندارند. دیگر این که کتاب در مجموع نه شامل «۲۰۰ حکایت» بلکه دربردارنده «۱۷۷ حکایت»<sup>۲</sup> است.

### مروری بر حکایت‌ها

در بعضی از حکایت‌ها، از پیامبرانی چون زکریا، یحیی، عیسی، و محمد علیهم السلام، و خلفای راشدین و بعضی از امامان شیعه سخن رفته است. ولی حجم بیشتر حکایت‌ها به حالات و تجربه‌های زُهاد و عارفان و پارسایانی چون ابراهیم ادهم، شقیق بلخی، بشر حافی، حسن بصری، بایزید، مالک دینار، حبیب عجمی، حاتم اصم، ابوالحسن نوری، جنید، رابعه، سفیان

۱. الفاظ مؤلف برای برخی باب‌ها: (۳): سیوم، (۱۵): پانجاهم، (۱۶): شازدهم، (۱۸): هشدهم.

۲. در کتاب حاضر، مانند دل‌های پیغمبران، ۱۷۶ حکایت. نخستین «حکایت» کتاب بند پیران را در پانوشه حکایت اول آوردیم.

ثوری، سری سقطی، ذوالنون مصری، معروف کرخی، ابوبکر کتانی، ابراهیم شیبان، سهل تستری، شبلی، ابراهیم خواص، فتح موصلی، عبدالله مبارک، ثابت بنانی، و یحیی معاذ رازی اختصاص یافته است. در حکایاتی، به بیان فضایل و سوانح زندگی امام علی، امام حسن، امام حسین، امام جعفر صادق، و امام زین‌العابدین علیهم‌السلام پرداخته شده است. در یکی از این حکایت‌ها، مردی از یارانش جدا می‌افتد و گم می‌شود تا آن که متوجه «جوان نیکوروی» می‌شود که چون پای بر زمین می‌زند چشمه‌ای آب از آن جاری می‌شود؛ وضو می‌سازد و به نماز می‌ایستد. پس مرد گم کرده راه بر می‌خیزد و کمی از آن آب می‌خورد و او هم وضو می‌گیرد و نماز می‌گذارد. چون جوان نیکوروی نمازش تمام می‌شود و قصد رفتن می‌کند، مرد گمگشته دست او را می‌گیرد و وی را قسم می‌دهد که «مرا راه بنمای که راه گم کرده‌ام.» و جوان نیکوروی در دل آن تاریکی راهنمایی‌اش می‌کند و دیری نمی‌گذرد که مرد گم کرده راه «بانگ اشتریان» می‌شنود و «روشنایی مشعل‌ها» را می‌بیند. آن «جوان نیکوروی» امام زین‌العابدین بود.

مولف در این کتاب عمدتاً به وجوه عملی تصوف و به آنچه بویژه در سه قرن اول اسلامی وجه غالب داشت، یعنی زهد و عبادت و پرهیز و پارسایی و آخرت‌گرایی نظر دارد. می‌دانیم که صوفیان این دوره عمدتاً در پی «رستگاری در آخرت و بهره‌مندی از نعمت‌های اخروی و به خصوص لقاء خداوند در بهشت»<sup>۱</sup> بودند، و توجه به وجوه نظری و پرداختن نظامی فکری و تاسیس منظومه‌ای منسجم یا تدوین آثار نظاممند درباره تصوف و اصول آن به دوره‌های بعد تعلق دارد.<sup>۲</sup> چنان‌که صوفی‌یی از قرن سوم، می‌گوید: «تصوف

نه علوم است و نه رسوم، بلکه اخلاقی است - یعنی اگر رسم بودی به مجاهده به دست آمدی و اگر علم بودی به تعلیم حاصل شدی، بلکه اخلاقی است، که تخلّقوا باخلاق الله (به اخلاق خدا آراسته شوید)، و به خُلق خدای بیرون آمدن نه به رسوم دست دهد و نه به علوم»<sup>۱</sup> و صوفی دیگری، تصوف را یکسره در «عمل» خلاصه می‌کند: «تصوف ایستادن است بر افعال حسن.»<sup>۲</sup> و «کسب هر کردار نیک و ترک تمامی کردارهای زشت.»<sup>۳</sup>

ابونصر سراج در کتاب اللّمع فی التصوف که از نخستین و مشهورترین کتاب‌های تاریخ تصوف و عرفان اسلامی است پس از دسته‌بندی «دانشمندان راستکار و وارثان پیامبر» به سه گروه اصحاب حدیث، فقها و صوفیه و همزاد بودن دانش و عمل در نزد ایشان، به بیان و شرح وجوه تمایز میان دانش و عمل این سه گروه می‌پردازد و تصریح می‌کند که اهل تصوف در پی آن‌اند که از «دانش‌های ظاهری» فراتر بروند و «فضایل و احوال برتر و جایگاه‌های رفیع‌تری را با انجام عبادات و درک حقایق طاعات و کردارهای نیک» دریابند. و می‌افزاید: دانش آنان «آمیخته با رنج‌ها و سختی‌هاست و شنیدنش زانوان را سست می‌کند و دل را اندوهگین و اشک را جاری می‌سازد، بزرگ را خرد و خرد را بزرگ می‌نماید تا چه رسد به عمل و همراهی و چشیدن و دریافت و رفتن منازل آن. نفس را در سلوک آن لذتی نیست. چه، شرط تصوف، مرگ نفس است و تباهی جسمانیت و دوری از خواهش.»<sup>۴</sup>

به عبارت دیگر، عمل، عرصه ذاتی تصوف است. می‌توان گفت: تصوف شیوه خاصی از زندگی در تمامیت آن محسوب می‌شده است، گذشته از این

چیرگی وجوه عملی تصوف حکایت می‌کند، آن است که در این دوره، مثلاً صوفی بزرگی مانند بایزید (متوفای ۲۶۱ هـ) که به تعبیر دکتر زرین‌کوب همو بود که «در حدود خراسان زهد را به تصوف واقعی اعتلاء داد»، «ظاهراً می‌بود.. در حقیقت روایت روشنی در باب اشتغال بایزید به علم در دست نیست.» جستجو در تصوف ایران، ص ۳۵ و ۳۷. همچنین بنگرید به دفتر روشنی، از میراث عرفانی بایزید بسطامی، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، چ دوم، ۱۳۸۴، ص ۶۹.

۱. تذکرة الاولیاء، ۴-۴۷۳.

۲. پیشین، ۴۸۵.

۳. اللّمع فی التصوف، ابونصر سراج طوسی، تصحیح نیکلسون، ترجمه مهدی محبتی، اساطیر، چ دوم، ۱۳۸۸، ص ۸۲.

۴. پیشین، ۸۲.

۱. تاریخ و جغرافیای تصوف، نصرالله پورجوادی و دیگران، نشر کتاب مرجع، چ اول، ۱۳۸۸، ص ۱۲.  
 ۲. پیشین، ۱۱: «نظام فکری و اعتقادی‌یی که جنبه نظری تصوف را تشکیل می‌دهد، در قرن دوم و حتی در ربع قرن سوم پدید نیامده بود.» «تصوف در این عهد طریقه عملی بود نه نظری... گذشته از جنبه عملی و تعبد و زهد که گذشت چیزی از مباحث نظری و مجادلات علمی که به تدریج تصوف را به شکل طریقه خاصی مانند فِرَق متکلمین و فلاسفه درآورد، در میان نبود.» تاریخ تصوف در اسلام، قاسم غنی، زوار، چ نهم، ۱۳۸۳، ص ۳۲. برتلس هم تصریح می‌کند که «آیین تصوف در سده‌های سوم و چهارم هجری بود که به نظام پیچیده‌ای تبدیل شد. سازمان ویژه اجتماعی صوفیه نیز در همان زمان پدیدار شد.» تصوف و ادبیات تصوف، یوگنی ادواردویچ برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، چ چهارم، ۱۳۸۷، ص ۴۶. نکته دیگری هم که در اینجا می‌تواند محل توجه قرار گیرد و از

که بخصوص در دوره اولیه خود واکنشی بود در برابر دنیا‌گرایی و ثروت‌جویی و تن‌آسایی حکمرانان اموی که به سنت اخلاقی و زیست ساده پیامبر (ص) و اصحاب پیامبر پشت کرده بودند.<sup>۱</sup> خلاصه آن که تصوّف هم ماهیتاً و به ذات خود، مخصوصاً در قرون اولیه شکل‌گیری‌اش، و هم در ارتباط با جریان‌های اصلی اجتماعی و واکنش نسبت به آنها، پدیده‌ای معطوف به عمل بود، و این عمل، چنان‌که اشاره شد در اموری چون ریاضت، مجاهده با نفس، عبادت، ساده‌زیستی، و پرهیز و پارسایی و دوری از امور دنیوی تجلّی پیدا می‌کرد.

مولف پند پیران هم چنین تلقی‌بی از تصوّف و شخصیت‌های صاحب نام زاهد و صوفی در قرون آغازین اسلامی در سر دارد. این که وی کتاب خود را با ابراهیم ادهم آغاز می‌کند تصادفی نیست. ابراهیم ادهم نمونه روشنی از زُهاد و صوفیان قرن دوم هجری قمری است که هم از لحاظ تقدم تاریخی، در آغاز مباحث تاریخ تصوّف از او نام می‌برند، و هم آن که این تاکید بر عمل و سبک زندگی زاهدانه (و آغازین تصوّف) در او کاملاً آشکار است. مولف در این حکایت‌ها از وی بیش از هر زاهد و صوفی دیگری نام برده است. ابراهیم ادهم یک شاهزاده بلخ بود که در پی ماجرای، تحولی معنوی می‌یابد و پادشاهی را رها می‌کند و به زندگی زاهدانه و پریاضتی روی می‌آورد. او مثل بسیاری از قدماء صوفیه اصرار بسیار داشت که جز «حلال» نخورد و با چند تن از یاران قرار داشت که جز حلال نخورند و چون حلال کم به دست می‌آید اندک خورند.<sup>۲</sup>

مولف پند پیران نیز به این اهمیت محوری «حلال خوردن» در نزد کسانی

۱. «این میل به زهد و عزلت، مخصوصاً در دوره بعد از خلفای راشدین که بنی امیه خلافت را تقریباً به سلطنت تبدیل کردند در بین عده‌یی از مسلمانان قوتی بیشتر یافت و منتهی شد به نوعی نهضت زهد که گویی چون عکس‌العملی بود در برابر افراط و اسراف آن عده از مسلمانان که بکلی در ثروت و تجمل غوطه‌ور شده بودند و بسا که از قرآن و احکام شریعت هم غافل می‌ماندند. البته اعتقاد مسلمانان به فناپذیری عالم ظاهر و یقین آنها به روز جزا که در قرآن و سخنان پیغمبر مکرر به آنها تاکید رفته بود خود از مهم‌ترین اسبابی بود که مسلمانان را به ترک لذت‌های ناپایدار می‌خواند و به تسلیم و رضا سوق می‌داد.» ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، امیرکبیر، چ دوازدهم، ۱۳۸۵، ص ۴۵.

۲. جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین کوب، امیرکبیر، چ هفتم، ۱۳۸۵، ص ۳۴.

چون ابراهیم ادهم نظر دارد و حتی نخستین حکایت‌هایش را در زیر عنوان «اندر خوردن حلال و نگاه داشتن قوت خویش» تنظیم و ارائه می‌کند.<sup>۱</sup> در روایت مولف، ابراهیم در پی شکار گورخری بود که گورخر در تنگنای مرگ به او می‌گوید: ای ابراهیم تو را برای این نیافریده‌اند. این «سخن» ابراهیم ادهم را تکان می‌دهد و او جامه شاهانه‌اش را به شبانی می‌سپارد و به او می‌گوید: «آمده بودم که صید کنم، کس دیگر مرا صید کرد، و به لهو و بازی آمده بودم مرا شغلی پدید آمد که بازی‌های دنیا همه بر من حرام کرد.»

مولف در حکایتی دیگر می‌گوید این «فقر»، در حقیقت، غنایی بی‌پایان در خود دارد. چنان‌که روزی ابراهیم ادهم بر لب دریا نشسته بود و جامه‌اش را می‌دوخت. به او گفتند چرا آن پادشاهی پُرشکوه را رها کرده و اکنون بدین حال و روز افتاده. ابراهیم می‌گوید: «آن نه مملکت و نعمت بود که همه وبال و محنت بود. مملکت این است که اکنون دارم.» آن‌گاه سوزنی که داشت در دریا انداخت. چند لحظه بعد، چند ماهی با سوزنی زرین بر لب، از دریا سر بر آوردند. و ابراهیم به آن خرده‌گیران و متعجبان گفت: «فرمان خداوند بر تا او همه خلق را و همه مملکت را فرمانبردار تو کند.»<sup>۲</sup>

در حکایتی، زنی هر شب بر خود نهیب می‌زند که «ای تن، امشب تو را شب آخرین است و فردا نخواهی ماند. یک امشب جهد کن و رنج بر خویشتن گیر. نباید (مبادا) که چون بمیری، حسرت و پشیمانی خوری. امشبکی بیدار باش که بسیار سال‌ها در گور بایدت خفت با حسرت و اندوه یا با شادی و کرامت.» او با همین نهیب‌ها و تازیانه‌های سلوک، یک عمر را در عبادت و شب‌بیداری گذراند.

زاهد، در سلوک خود، این رنج‌ها را ضروری می‌بیند چنان‌که در حکایتی

۱. در تذکرة الاولیاء، حکایتی آمده که به ابراهیم ادهم می‌گویند: «جوانی هست صاحب وجد، و حالتی عظیم دارد و ریاضتی شگرف می‌کشد.» ابراهیم او را می‌بیند و چون در حال وی تفحص می‌کند می‌بیند که حال او اصیل نیست چون لقمه‌اش «بر وجه حلال» نبود. ابراهیم ادهم در آنجا تصریح می‌کند که «اساس کار و اصل، لقمه است.» تذکرة الاولیاء، ۱۱۳. در شرح‌التعرف لمذهب التصوف، که آن را کهن‌ترین اثر فارسی در تصوف دانسته‌اند، نیز می‌خوانیم: «اصل همه زهدها، حلال خوردن است.» (پیشین، ۱۱۲۳/۳).

۲. حکایت ابراهیم ادهم و سوزن زرین.

دیگر، ابوالقاسم قادسی چون در بستر مرگ می‌افتد و همچنان در حال نزع، به ذکر و قرآن خواندن سرگرم است، یکی از شاگردان‌اش به وی می‌گوید این قدر بر خود سخت نگیرد و کمی بیاساید. و او می‌گوید: «من هیچ وقتی به رنج بردن حاجتمندتر از اکنون نبودم...». به یکی از تابعین که از شدت نماز خواندن ساق پای‌اش ورم کرده بود، مادرش می‌گفت: چرا بر تن ضعیف خود رحم نمی‌کنی و یک ساعت نمی‌آسایی که «نه همه دوزخ از برای تو آفریده‌اند.» و او می‌گفت: «ای مادر، بنده را از رنج کشیدن چاره نیست یا برهم یا در مانم...» و چون از او می‌پرسیدند چرا همیشه در حال گریستن است پاسخ می‌داد: پس از مرگ «ندانم در بهشت خواهند گشود یا در دوزخ. ای کاشکی که از مادر نزادمی تا این رنج و محنت بر من نیامدی.»

اولین حکایتی که مولف از پیامبران نقل می‌کند، حکایتی از یحیی (ع) است که سرشار از حس خوف و آخرت‌گرایی و ترس جانکاه از عذاب دوزخ است. در حکایتی دیگر فتح موصلی را می‌بینیم که شب و روز از خوف الهی خون می‌گرید. این بیم استخوان سوزگاه آنقدر شدت می‌گیرد که فرد را از پای در می‌آورد، مثل آنچه در حکایت هر روز، یک گناه می‌بینیم.

اما مولف پند پیران چشم خود را بر رحمت و بخشش خدا نمی‌بندد: در حکایتی از ذوالنون مصری، کژدمی ماموریت پیدا می‌کند که جوانی را که از شدت عیش و مستی، از هوش رفته از زخم مار نجات دهد. و چون ذوالنون، که شاهد این ماجرا بوده به تعجب می‌افتد به او الهام می‌شود که «هر چند مست است، آخر بنده ماست. اگر ما هشیاران و مطیعان نگاه داریم مستان و عاصیان را که نگاه دارد؟» پایان باب ششم که مربوط به حکایات توبه است هم با امید به پایان می‌رسد، امید به لطف و رحمت خداوند. اثر همین لطف و رحمت خاص خداوند است که مایه تحول معنوی فرد می‌گردد چنان که در حکایت **تحول یک زن پریشان کار**، از زنی پریشان کار در بصره سخن می‌رود که غرق در عیش و ثروت و غفلت بود اما طی شنیدن موعظه‌ای، از خواب معصیت بیدار می‌شود. در این حال از آسمان ندا می‌آید که «درهای رحمت بگشایید که گریخته آوردیم.» آن زن پریشان کار با خود گفت: «این چیست که من می‌کنم. آخر از این خداوند گریختن نتوانم. هر چند او مرا نمی‌گیرد و عذاب نمی‌کند،

آخر ما را از خود شرم باید داشت.»

زهده و پارسایی مورد نظر مولف، آمیخته به نگاه انسانی به دیگران است چنان که در حکایت **از بهر خدا بر من رحمت کنید**، درویشی دسترنج خود را به نیازمندی می‌بخشد و چون به او الهام می‌شود که دعایی کند می‌خواهد که قحطی از میان برود و مردمان از سختی نجات پیدا کنند. یا حکایت آن زن بخشنده‌ای که با وجود منع رسمی شدید از کمک به درویشان، درویشی را دو قرص نان صدقه می‌دهد ولی دیری نمی‌گذرد که ماموران، بنا بر منع حکومتی دو دست او را قطع می‌کنند. زن آواره می‌شود و به بیابان می‌افتد و در حالی که از شیر دادن به فرزندش عاجز است دو مرد به کمک او می‌آیند و به لطف الهی هر دو دست‌اش را شفا می‌دهند. زن از آن دو می‌پرسد شما کیستید؟ و آنها در پاسخ می‌گویند: ما آن دو قرص نان‌ایم که به صدقه داده بودی. — یا حکایت آن غلامی که در پایان روز، غذای خود را به سگی می‌بخشد. این بخشندگی، بسیار گرانبها است: در حکایتی، ابلیس در پاسخ عیسی (ع) می‌گوید: «هیچ کس به نزدیک من از مرد بخیل دوست‌تر نیست...» در حکایتی دیگر داستان کفشگر پارسایی را می‌خوانیم که حاصل یک عمر دسترنج خود را به همسایه محتاج خود می‌بخشد. با خود می‌گوید: «به حضرت خدای عز و جل چه حجت آرم که همسایه مرا حال بر این موجب باشد؟ من به حج چه کنم که به زیارت روم؟ حج من خود این جاست.»

با وجود آن که پاره‌ای حکایت‌ها از عبادت‌های طاقت فرسایی سخن می‌گویند، مثل حکایات رابعه که در صومعه‌ای که برایش ساختند «هر روز هزار رکعت نماز می‌گذارد و شب‌ها نیز پیوسته در نماز و مناجات بود.» و در خانه‌ای، (به قدر) ششصد سال عبادت کرد و وردی ساخت که هر شبان روزی هزار رکعت نماز، به جای آورد، بعضی حکایت‌ها حاکی از نگاه منفی به طاعت پرستی‌اند مثل حکایت **وصیت منصور دکین** که در آن، مردی زاهد در مقام حساب می‌گوید: شصت حج، پانزده غزا و صد هزار درم صدقه آورده است. و چون می‌بیند آداب و عباداتی که به جای آورده مقبول درگاه حق نیست ناامید می‌شود و با خود می‌اندیشد که جز دوزخ نصیبی نخواهد بُرد. اما می‌گویندش که چون روزی، خاری از میان راه برداشت تا رنجی به مسلمانی

نرسد آمرزیده شده است.

نمونه‌ای دیگر از توجه به ارزش‌های انسانی را در حکایت **نجات دو غلام از آتش** می‌توان دید: در بازار «برده فروشان» آتش در می‌گیرد و «دو غلام قیمتی نیکوی روی» در آتش گرفتار می‌شوند. ابوالحسن نوری چون چنین می‌بیند با خود می‌اندیشد که «دو کودک را از آتش بیرون آرم که بیگناه‌اند و در میان آتش در مانده‌اند. من جان خود فدا کنم، مگر به قیامت الله تعالی مرا از آتش دوزخ آزاد کند.» و آن‌گاه دامن فراهم می‌آورد و با یاد و نام خدا پای در آتش می‌گذارد و آن دو کودک را نجات می‌دهد و بی‌آن‌که از پول و پاداشی که به او عرضه شده سکه‌ای برگردد به راه خود می‌رود.

تکیه و توکل بر خدا نیز محور پاره‌ای از حکایت‌ها است از جمله در حکایتی از ابراهیم خواص که با همسفری، به محلی پراز مار می‌رسد. همسفر او سخت در بیم و هراس است و ابراهیم بر او بانگ می‌زند که خدای را یاد کند. چون ابراهیم خواص چنین می‌گوید، ماران از آنها می‌گریزند. وقتی شب می‌شود و آماده خوابیدن می‌شوند، همسفر همچنان در بیم و هراس است و ابراهیم خواص به او می‌گوید: «برو و کودکی مکن! که هرگز در همه عمر من، مرا با ملک تعالی شبی از این خوش‌تر نبوده است.»

این نیروی توکل بر خدا، زاد و توشه سفر زندگی است. در حکایتی از حاتم اصم از او می‌پرسند زاد و توشه سفرهای تو چیست؟ چه می‌کنی؟ می‌گوید توشه راه او ایمان به این است که سررشته همه امور در دست خدا قرار دارد. و خدا روزی دهنده همه خلق است و هر جا که باشد خود را تحت حکم و قضای الهی می‌بیند. با این ایمان و اعتماد می‌تواند بیابان‌های دنیا را در نوردد.

در چند حکایت هم از دل‌بستگی‌های عاطفی انسان سخن رفته مثل حکایت صد و بیست و پنجم، و در نهایت به عشق الهی می‌رسیم: از جمله در حکایت **تو را دوست دارم** که در آن «غلامک سیاه دست و پا در زنجیری» که از شدت شور و شیدایی الهی، از خان و مان و خویشاوندان‌اش دور افتاده بود و رقم «دیوانگی» بر او کشیده بودند، خطاب به «دوست» می‌گفت: «به عزت تو که اگر هفت آسمان غل کنی و در گردن من نهی، هر ساعت و هر لحظه تو را

دوست تر دارم هزار چندان که داشته‌ام.» همین شور و دل‌بستگی الهی است که تمنای لذت دیدار را در آدمی بر می‌انگیزد: در حکایتی، کسی در خواب، خوان گسترده‌ای با حضور هزاران فرشته می‌بیند که جوانمردی بر آن خوان نشسته و چشم به بالا دوخته، و فرشتگان دعوت‌اش می‌کنند که از آن طعام بخورد اما میهمان، از آن طعام بهشتی چیزی بر نمی‌گیرد چه، «از آرزوی دوست مست گشته (بود) و جز به دیدار دوست هشیار» نمی‌شد.

«خواب» و «امور عجیب و خارق عادت» نیز از جمله موضوعاتی‌اند که می‌توان حضور و رد پای‌شان را در حکایت‌های پسند پیران بررسی کرد، و همین طور دعا و مناجات، که حضور شایان توجهی در پسند پیران دارند، دعاها و مناجاتی خطاب به «خداوند آسمان و زمین، آن عزیز مهربان بی‌نیاز بردبار غیب‌دان عیب‌پوش رازدار بنده نواز.» پاره‌ای از این دعاها و مناجات به این شرح است:

«خداوند من، آفریدگار من، پروردگار من،  
این معصیت که بر من رفت بدان نخواستم که  
تو را خلاف کنم، و هوای نفس مرا بفریفت، و  
شهوَت طبع آرزو گرفت و ابلیس مرا از راه بُرد و فریفته  
شدم تا در دریای معصیت غرقه شدم.  
اکنون که ره‌اند مرا از عذاب و عقوبت؟  
و توبه من که پذیرد؟  
و اگر تو مرا برانی، کجا روم؟»

«ای رازدان بندگان، ای دوستدار تایبان، ای غمگسار مفلسان، می‌دانی حال من و اضطراب من می‌بینی. بر ضعیفی و بیچارگی من رحمت کن و بر دل‌غمگین من ببخشای و به فضل خود گناهان من عفو کن و جان به دیدار خود شاد کن.»

«ای خدای مهربان،  
و ای پادشاه جاودان،  
همه رازها تو دانی و همه حال‌ها تو دانی.»